

سخنرانی شب‌های قدر موضوع: واکسن گناه، تقوا

آیت الله علی رضایی تهرانی

شب ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۴۴ مقارن با ۱۴۰۲/۰۱/۲۲ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيجَةِ الْعَالَمِ
هادي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ، سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، إِبْرَاهِيمَ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٌ (ص) وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعْنُ الدَّائِرِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ».

شب ۲۱ ماه مبارک رمضان، شب شهادت مولای متقیان، ان شاء الله اسم ما در لیست شیعیان خالص حضرتش ثبت
و ضبط باشد، به برکت صلوات بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آل محمد (صلی الله علیه و آله).
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

انسان با دو بال بیم و امید حرکت می‌کند، اگر در وجود من فقط ترس حاکم باشد، کار پیش نمی‌رود. اگر فقط
امید حاکم باشد باز هم کار پیش نمی‌رود. من می‌دانم اگر در کنکور شرکت کنم، هیچ رتبه‌ای نمی‌آورم، به درد
هیچ دانشگاهی نمی‌خورم، یقیناً ناامید می‌شوم یا اگر نه، پدر من کسی است که هر رتبه‌ای بیاورم، او بهترین رتبه
را برای من ثبت می‌کند، باز هم کاری پیش نمی‌رود.
ما با دو بال بیم و امید زندگی می‌کنیم. اگر امید در زندگی ما نباشد، رشد نمی‌کنیم. خب، بحث ما، بحث تقوا بود،
امشب می‌خواهیم امیدآفرینی کنیم، وقتی قرآن روی سر می‌گذاریم، بگ یا الله می‌گوییم، به درستی خدای متعال
را به عنوان منبع امید و رجاء بتوانیم یاد کنیم.

گاهی گمان می‌شود دینداری کار سختی است، مخصوصاً در آخرالزمان. آن جمله مشهور چه است؟
گفت دینداری در آخرالزمان مثل نگه‌داشتن آتش کف‌دست است. ما می‌خواهیم امشب برعکسش را بگوییم،
بگوییم تقوا، بگوییم دینداری کار آسانی است. اگر انسان راهش را بلد باشد، کار، کار آسانی است.
در حقیقت اگر ما الطاف خدای متعال به خودمان را بدانیم که خدا چه قدر در حق ما لطف کرده‌است که ما راهمان
را راحت طی کنیم، راهمان را آسان طی کنیم، آن قدر امیدوار می‌شویم که یقیناً این راه را به خوبی طی می‌کنیم.
پس تقوا به یک معنا کار پیچیده‌ای نیست. من الطاف خدا را خدمت عزیزان خودم ذکر می‌کنم، حدود چهل مورد
نوشتند، چند موردش را خدا روزی‌مان کند، خدا می‌داند. نفس من را یاری کنید به ذکر صلوات بر محمد (صلی
الله علیه و آله) و آل محمد (صلی الله علیه و آله).
«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

بعد از این الطافی که من ذکر می‌کنم، شما به من آمار بدهید آیا دینداری، خدامحوری، تقوا کار سختی است یا نه.

۱. لطف اول، با این عنوان برویم جلو، لطف اول. ما قبل از این که به این دنیا بیاییم، یک جایی با خدا خلوت
کردیم، خدا خودش را به ما نشان داده (است)، با ما حرف زده (است)، از ما عهد و پیمان گرفته (است)،
اسم آن جا را عالم ذر یا عالم میثاق می‌گوییم. آیه‌اش در قرآن سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۲، ماه، ماه قرآن
است.

«إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى».

خدا یک جایی همه بنی آدم را جمع کرده (است)، با این‌ها صحبت کرده (است). آن‌ها خدا را به چشم دل
دیدند و این مکالمه بینشان اتفاق افتاده (است). خدا پرسیده (است) من پروردگار شما نیستم؟

همه ما گفتیم، هستی.

«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ». ما با خدا رفیق قدیمی هستیم، سابقه آشنایی داریم، سابقه مان هم طولانی است.

امام معصوم (علیه السلام) فرمود که اگر آن برنامه نبود، «لَا يَعْرِفُ أَحَدُ رَبِّهِ». در این دنیا هیچ کس خدا را نمی شناخت. اگر بنده، خدا را می شناسم، شما خدا را می شناسید چون ما یک سابقه ملاقات و گفت و گوی پیشینی داریم، البته یادمان رفته (است)، خیلی چیزها را در این دنیا یادمان رفته (است)، اگر در مسیر الهی قرار بگیریم، یواش یواش یادمان می آید.

۲. لطف دوم، خدا آمده (است) در اثر آن آشنایی پیشین در درون من یک فطرت توحیدی قرار داده (است). ببینید چرخ دنده‌ها اگر بخواهد با هم خوب بچرخد و کار کند، این چرخ دنده‌ها باید روغن کاری شود. چرا در ماشین روغن می ریزیم، ماهی یک بار هم عوض می کنیم. شش هزار تا که رفت، باید عوضش کنی. روغن خاصیتش را از دست می دهد، این چرخ دنده‌ها خوب کار نمی کند. خب، گاهی اوقات در بعضی از صنایع پیچیده مثل موشک، مثل بعضی از قطعات هواپیما، فکر بشر کار کرده (است)، آمده این آهنی را که ساخته (است)، این فولادی را که ساخته (است)، آلیاژش را جوری طراحی کرده (است) که روغن با این آهن ترکیب شده است، یک پیچ شده (است)، یک مهره شده (است). چرا این کار را کرده (است)؟

چون این قطعه، قطعه‌ای نیست بین زمین و آسمان تو بتوانی روغن کاری اش کنی. روغن در داخل این فولاد، آلیاژش را ترکیب کرده (است). خدا با بنده و شما هم این کار را کرده (است)، یعنی چه؟ یعنی خدای متعال خودش را در وجود ما کاشته (است)، به این فطرت توحیدی می گوییم. آیه اش چیست، آیه قبل را به آن آیه میثاق می گوییم.

قرآن کریم اسم‌های متعددی دارد، سور قرآن یک اسم لا اقل دارند، بعضی‌ها دو اسم، بعضی‌ها بیشتر اما آیات قرآن، ۶۶۰۰ تا، بسیاری اش اسم ندارد، آیاتی که مهم است اسم دارد. آیه قبلی را به آن آیه میثاق می گفتیم، این را آیه فطرت می گوییم.

«فَأَفَرُّوْجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ».

سوره مبارکه رم، آیه ۳۰.

خدای متعال در سرشت من نهفته است، من در درون خود مشرک نیستم، من در درون خود کافر نیستم، من در درون خود صلوی یا صنمی نیستم، من در درون خود موحد هستم. این روایت را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم شیعه نقل کرده (است)، هم اهل سنت (نقل کرده است) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ». هر بچه‌ای به دنیا می آید، موحد به دنیا می آید. ما قبل از این که از مشهد خدمت شما برسیم، شب ولادت امام مجتبی (علیه السلام)، هفدهمین نوه ما به دنیا آمد. این دختر (است)، نازدختر (است). من گرفته بودم در بیمارستان در گوش این اذان و اقامه بگویم، به این صورت نگاه می کردم، به این سیرت (نگاه می کردم)، خدا چه کار کرده است. آن (چیزی) که در رحم مادر قرار می گیرد، با چشم غیر مسلح دیده نمی شود، با چشم مسلح شما باید این اسپرم و اووم را ببینید. آن وقت در این چیزی که با چشم مسلح دیده نمی شود، قلب هست، ریه هست، کبد هست، مغز هست، استخوان هست، رگ هست، پی هست، عصب هست. اعصاب بنده را اگر یک نخ کنند، کنار هم بگذارند، از کره زمین به ماه می رسد، درست؟

حالا غیر از این‌ها خدا هست، توحید هست. خدای متعال در وجود من توحید را گذاشت، من ذاتاً موحدم. پیغمبر فرمود: «هر مولودی به دنیا می آید موحد به دنیا می آید». این پدر و مادران، مسیحی می کنند، مجوسی می کنند، یهودی می کنند. این لطف دوم (که بیان شد).

۳. لطف سوم، بنده و شما از شکم مادر که به دنیا می آییم، هیچی را بلد نیستیم. دودوتا، چهارتا را هم بلد نیستیم، هیچی نمی دانیم. این در بخش علم حصولی است، علم حوزه و دانشگاه اما وقتی در رذائل و فضائل

می‌رسیم، وقتی به بایدها و نبایدها می‌رسیم، می‌بینیم خدا فرمود این جا دیگر تو بی‌سواد نیستی، ملای ملا هستی، آیه‌اش چه بود؟

با من بخوانید، فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». از آن لحظه‌ای که تو را آفریدم، فجور را، تقوا را به تو الهام کردم. خوبی را می‌فهمی، بدی را می‌فهمی. ببیند بی‌دینی سخت است یا تقوا سخت است؟

تقوا سخت است یا طغوی (یعنی طغیان) سخت است؟

داری لطف‌های الهی را (می‌بینی)، قبلاً با من صحبت کرده‌است، خودش را به من نشان داده‌است. در فطرت من توحید را گذاشته (است)، در سرشت من خودش را جای داده‌است. بعد هم اول تولد، کوله‌باری از فجور و تقوا را به من الهام کرده‌است، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا».

۴. لطف چهارم، ما یک نفس داریم؟ نه، لااقل پنج تا نفس داریم. با من بشمار.

(آ) نفس اماره

(ب) نفس لوامه

(ج) نفس مطمئنه

(د) نفس راضیه

(ه) نفس مرضیه

اون دوتای اولش، غیراکتسابی است، خدا به آدم داده (است)، یکی از الطاف الهی نفس لوامه است. عجیب است، ابراهیم (علیه‌السلام) زده بت‌ها را شکسته‌است، گرفتندش که تو از غیبت ما استفاده کردی، ما بیرون شهر رفته بودیم، زدی بت‌ها را شکستی.

ابراهیم (علیه‌السلام) گفت: «من بت‌ها را شکستم؟».

گفتند: «آره دیگر، همه بت‌ها شکسته‌است».

گفت: «بت را با چی می‌شکند؟».

گفتند: «با تبر».

گفت: «ببیند تبر روی دوش که است؟».

تبر را کجا گذاشته بود، بچه‌ها؟

(روی) دوش بت بزرگ (گذاشته بود).

گفت: «تبر که روی دوش این است، از این بپرسید».

گفتند: «این‌ها که حرف نمی‌زنند، بت هستند».

(حضرت ابراهیم) فرمود: «خدای شما کسی است که حرف نمی‌زند، از خودش قدرت دفاع ندارد، می‌شکنندش آخ و وای نمی‌کند، این چه خدایی است؟». کافر مشرک پیغمبرسوز است، همین‌ها می‌خواستند ابراهیم

(علیه‌السلام) را بسوزانند اما آن جا می‌گوید: «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ». یک لحظه این نفس لوامه کار خودش را کرد. نفس لوامه را خدا به من و شما داده‌است. یک روز نماز صبحت قضا می‌شود، آن روز اعصاب نداری. در یک مجلسی نشست، از دهانت غیبت درمی‌رود، ناراحت هستی. چشمت نامحرم را رصد کرده (است)، اذیت هستی. این نفس لوامه را خدا داده‌است.

تعبیر لقب ابن‌ملجم (لعنه الله علیه) چیست؟، که می‌داند؟، که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این لقب را به او داد.

أَشَقَى الْأَخْرَيْنِ، أَشَقَى الْأَخْرَيْنِ یعنی چه؟

شقی‌ترین انسان‌ها که در آخرالزمان زندگی می‌کنند. کسی که ناقه ثمود را نابود کرد، أَشَقَى الْأَوَّلِينَ شد، ابن‌ملجم أَشَقَى الْأَخْرَيْنِ شد. این أَشَقَى الْأَخْرَيْنِ (را) گرفتندش، از باب کنده واردش کردند. شب نوزدهم، سحر، جلوی امیرالمومنین (علیه‌السلام) ایستاد. حالا، مردم هم زده بودندش، تف بر صورتش انداخته بودند، کتک هم مفصل خورده بود. حضرت هم چون نایشان رفته بود، آرام حرف می‌زدند.

فرمودند: «من برای تو امام بدی بودم؟، من عطای تو را چند برابر ندادم؟، من به تو محبت نکردم؟، من تو

را بر دیگران ترجیح ندادم؟، این جزای من بود؟».

ابن ملجم است (ولی) یک لحظه اشک هایش جاری شد، یک جمله را گفت: «أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ». تو می خواهی کسی را که آتشی بوده (است)، جهنمی بوده (است)، نجات بدهی؟ ابن ملجم هم یک لحظه پشیمان (می شود)، این را نفس لوامه می گوئیم. خدای متعال دارد ما را مدیریت می کند، آن وقت می گویی دینداری سخت است. به تو نفس لوامه داده است، درست کنی، برگردی، بفهمی. این هم لطف چهارم (که بیان شد).

۵. لطف پنجم، خدا فرستاد ما را در این عالم، ولما کرد؟

نه، اولش به صورت مردد گفت: «فَأَمَّا يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَرِّقْ بَيْنَ هَٰذَيْنِ هُدًى مِّن تَبَعِ هُدَايَ». وقتی آدم و شیطان و حوا سه تایی از بهشت رانده شدند، فرمود که شاید من یک کاری برایتان کردم، شاید من یک هدایتی برایتان بفرستم و فرستاد.

عزیزان من، این هدایت چه است؟
انبیاء، اوصیاء، مبلغان دین خدا، الگوهای برتر.
می گویی آقا من نگاه به که کنم، جلو بروم؟

می گوید به علی ابن ابطالب (علیه السلام). مگر نمی گویی «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانُ أَعْمَالٍ». می گویی من به که نگاه کنم، مثل او زندگی کنم؟

می گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ». پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داری، به پیغمبرت نگاه کن. خدا لطف کرده (است) برای ما انبیاء و اوصیاء فرستاده است، ما را رها نکرده (است)، ما را ول نکرده (است).

فرمود: «وَإِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ».

هیچ امتی نبودند مگر خدا برایشان نذیری، بشیری فرستاده (است). خیلی عجیب است، امیرالمومنین (علیه السلام) مثل امشب دارد از دنیا می رود. باید گریزی هم به امیرالمومنین (علیه السلام) بزنیم دیگر. قطرات عرق بر پیشانی اش نشست، فرمود: «از برادرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم مومن موقع ارتحال، پیشانی اش مانند مروارید تر عرق می کند».

و من دیدم، من این را در محضرهای فراوانی از شیعیان امیرالمومنین (علیه السلام) دیدم. عرق بر پیشانی امیرالمومنین (علیه السلام) نشست، یک جمله گفت، فرمود: «لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعُمَّالُونَ». هر که می خواهد

عمل کند، مثل علی (علیه السلام) عمل کند. بعد فرمود: «وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ».

من الگوی شما هستم، به من نگاه کنید، من را امام خودتان بدانید. نفس این که خدا ۱۲۴ هزار پیغمبر فرستاده است، یک جمله از امام باقر (علیه السلام) است، ما هر جایی این جمله را نمی خوانیم، مرحوم مجلسی در کافی دارد.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «لَوْلَا مُحَمَّدٌ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِهِ لَكُنْتُ حَيَارَى، كَلْبَهَاةٍ».

اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبودند، شما هیچی بلد نبودید، چه می دانستید شما. امروز تاریخ نگاران، جامعه شناسان به اتفاق می گویند، به اتفاق می گویند اگر سلسله نورانی انبیاء نبود، تمدنی وجود نداشت، هیچ تمدنی وجود نداشت. ما تمدن را وامدار انبیاء هستیم، این هم لطف الهی (است). هم مبلغ برای دینش فرستاده (است)، هم الگو فرستاده (است).

۶. لطف ششم، حالا شروع کردیم راه افتادن به سمت خدا، بالاخره سختی های خودش هم دارد.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که یکی از الطاف الهی این است، ببینید در زندگی تان تجربه کرده اید یا نه، همه تان تجربه کردید.

(پیغمبر) فرمود: «أَلَا وَإِنَّ رَبَّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرٍ كُمْ تَفَحَاتٍ، الْاِفْتَعَرَضُوا لَهَا فَلَا تَشَقُّونَهَا».

مردم، هر از چندگاهی از ملکوت، از جانب بهشت یک نسیمی می وزد، این نسیم را بچسب. ما شب نوزدهم

این جا حضور داشتیم، اشکی که این جمعیت ریخت، ضجه‌ای که این جمعیت زد، رفتید بیرون احساس سبکی نکردید؟
این را دیدی، این را بچسب. یکی از خاطرات شیرین من همیشه این است، مقید هستم خدا توفیق بدهد، نماز عید فطر می‌خوانم، حالا گاهی مأموم بودم، گاهی امام بودم. چه مأموم بودم، چه امام، از اول قنوت اول، می‌بینی همه شانه‌ها دارد می‌لرزد.

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ، وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ».

یک ماه روزه گرفته‌است، شب‌ها بیداری کشیده‌است، بالاخره سه شب احیاء پشت سر گذاشته‌است، پاک شده‌است، آمده (است) عیدی بگیرد، «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ». فرمود این حال را بچسب، این حال را بگیر. خدا رحمت کند، پیرمرد اهل دلی بود، فوت کرد، مرحوم آقای مشکاتی، اصالتاً هم ترک بود. پشت سر مرحوم علامه طهرانی به نماز جماعت ایستاده بود، خودش هم برای من نقل کرد. گفت: «پشت سر مرحوم علامه به نماز جماعت ایستاده بودم، آن روز هم با سختی آمده بودم، خودم را به نماز جماعت رسانده بودم». البته ایشان سال‌ها اهل سیر و سلوک بود، حالاتی داشت.

گفت که یکدفعه دیدم مثل این که شیشه مسجد بشکند، یک سنگریزه‌ای از بیرون بیاید، برود گوش چپ من. از در مسجد قائم (عجل الله تعالی فرجه) آمد، در گوش من رفت. تا این سنگریزه در گوش من رفت، دیدم من هر چه در اطراف، صدا هست می‌شنوم، یک، با معنا می‌شنوم، دو، قاطی هم نمی‌شود. هر چه در کوچه دارند می‌گویند، در خیابان دارند می‌گویند، مغازه‌داران دارند می‌گویند، آن‌هایی که در صحن مسجد هستند، همه در گوش من هست. یک، دارم با معنا می‌شنوم، قاطی هم نمی‌شود. خدایا این چه حالی است؟ گفت که دیگر نمازم را به هر جور بود تمام کردم، در تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) این حال رفت. بعد از نماز خدمت استادم مرحوم علامه طهرانی آمدم، حالم را نقل کردم، لبخندی زدند، فرمودند: «آقای مشکاتی چرا نگهش نداشتی».

«أَلَا وَإِنَّ رَبَّكَ فِي أَيَّامِ دَهْرٍ كَرَّمَ نَفَحَاتٍ».

کربلا پیاده اربعین می‌روی، از شارع عباسیه وارد می‌شوی، تمام وجودت دارد می‌گیرد، این را نگه دار. (پیغمبر) فرمود: «گهگاه از ملکوت، از آسمان، نفحه جان‌بخشی می‌آید». این نفحات جان‌بخش دینداری را آسان می‌کند.

۷. لطف هفتم، می‌خواهم بگویم چه قدر خدا به ما لطف کرده است، رجاء بالا بیاید.

بینید ما در طول عمرمان گناهانی داریم، شکی نداریم. ثواب‌هایی هم داریم، آن هم شکی نداریم. خدای رحیم رحمان مهربان آمده (است)، گفته (است)، ثواب‌هایت را ده تا حساب می‌کنم، گناهانت را یکی. آیه‌اش را برایتان بخوانم:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا، وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُوَ لَا يُظَامُونَ».

آیه ۱۶۰، سوره انعام.

عجیب است، بچه‌ها ما چند شب در ماه رمضان احیا می‌گیریم؟

سه شب، سی شب ما احیا گرفتیم.

چند روز در ماه رمضان روزه می‌گیریم؟

۳۰ روز یا ۲۹ روز، بعضی از ماه‌ها ۲۹ روز است، یعنی ۳۰۰ روز روزه گرفتیم.

آن وقت این جا است که آن جمله امام سجاد (علیه السلام) بدن انسان را می‌لرزاند، جمله را امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است. امام صادق (علیه السلام) از قول امام سجاد (علیه السلام) فرمود که «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَقُولُ»، طلاب در مجلس هستند، ظرائف را می‌فهمند. «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) يَقُولُ»، یعنی امام سجاد (علیه السلام) دائماً می‌گفت، هر هفته می‌گفت، هر ماه می‌گفت. کان ماضی استمراری است. چه می‌فرمود؟

می‌فرمود: «وَيَلُّ لِمَنْ غَلَبَتْ أَحَادُهُ أَعْشَارُهُ».

وای بر آن کسی که آن قدر آدم بدی باشد که یکانش بر دهگانش بچربد. خیلی انسان باید (بد باشد که

یکانش بر دهگانش بچربد). یک میلیون خوبی کردی، ده میلیون شده است، ده میلیون خوبی کردی، صدمیلیون شده است. صدمیلیون خوبی کردی، یک میلیارد شده است. حالا چه قدر تو باید بدبخت باشی که آن یک دانه، یک دانه، یک دانه گناهانت آن قدر زیاد باشد، روز قیامت که این پرونده بد تو را سنگین کند. پس دینداری راحت است، چه از این بهتر (است). یک بار صدقه دادم، ده بار حساب شده است. یک بار حج رفتم، ده بار حساب شده است، یک شب احیاء آمدم، ده شب حساب شده است.

۸. لطف هشتم، چه قدر خدای ما مهربان است. فرمود که در طول عمر تو خیلی چیزها به ذهنت می آید. نوجوانی، جوانی گناه به ذهنت می آید، ثواب هم به ذهنت می آید. خب، اولاً تا ثواب را نیت کردی در نامه عملت می نویسند.

شب هفدهم ماه رمضان چه مناسبتی دارد، چه کسی می داند؟
 طلبه ها نگویید. شب هفدهم ماه رمضان گذشت، شب یکی از جنگ های مهم اسلام است، ۳۱۳ نفر هم در آن جنگ بودند.

(استاد خطاب به جواب حضار می فرماید) بدر، بارک الله، شب جنگ بدر.
 شب هفدهم ماه رمضان بنشین، بگو یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) کاش بودم در رکابت می جنگیدم. بلافاصله در نامه اعمال می نویسند این آقا، این پسر، این دختر، این خانم، فرقی نمی کند، این در جنگ بدر حضور داشته است.

ما موقعی که یاد کربلا می کنیم، چه جمله ای باید بگوییم؟

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ»، خلاص شد، بلافاصله در نامه اعمال ما نوشتند ما با حسین ابن علی ابن ابیطالب (علیه السلام) بودیم. چه دینی از این بهتر (است).

شما زیارت اربعین می روید دیگر، بچه ها پایه گذار زیارت اربعین در اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بود؟

جابر ابن عبدالله انصاری.

با که سر قبر امام حسین (علیه السلام) رفت؟

عطیه کوفی.

این عطیه عصاکش جابر است ولی مفسر است، از مفسران بزرگ است. این جابر که بوده است که عطیه مفسر معلم فقیه عصاکش او شده است. سر قبر اباعبدالله (علیه السلام) نشستند، اول اشک ریخته (است)،

گریه کرده (است)، زیارت خوانده (است)، بعد روی قبر اصحاب اباعبدالله (علیه السلام) زد، پایین پای امام حسین (علیه السلام)، عرضه داشت، من با شما در هر بلندی بودم، در هر پستی، هر تیری که انداختید، هر شمشیری که زدید، هر نیزه ای که زدید.

عطیه به او برخورد، گفت: «جناب جابر، این ها زن هایشان بیوه شدند، بچه هایشان یتیم شدند، بین سر و بدنشان جدایی شد، الان سر هایشان شام است، آن وقت تو می گویی ما با شما بودیم، در همه ثواب هایتان شریک هستیم».

(جابر) گفت که ساکت، «فَإِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ»، من از حبیبم پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که اگر کسی نیت عمل قومی را داشته باشد، با آن ها محشور است و با آن ها شریک است و من و اصحابم همان نیتی را داریم که اصحاب حسین (علیه السلام) داشتند.

برای خوتان ثواب جمع کنید. می گوید ای کاش من بودم موسی (علیه السلام) را کمک می کردم، در اصحاب موسی (علیه السلام) می روی. ای کاش من از حواریون عیسی (علیه السلام) بودم، از عیسی (علیه السلام) دفاع می کردم، در حواریون عیسی (علیه السلام) می روی. بگو ای کاش من کنار امیرالمومنین (علیه السلام) در جمل و صفین و نهروان بودم، می جنگیدم، در اصحاب امیرالمومنین (علیه السلام) می روی.

این متن روایات ما است. کار بد را نمی نویسند، اگر نیت فقط نیت بماند، کار بد نوشته نمی شود. حالا در جوانی و نوجوانی یک سری نیت های بدی در ذهنت بود، نباید باشد ولی حالا اگر نیت بدی به ذهن آمد، این نیت در نامه عمل نوشته نمی شود. نیت خوبت در نامه عمل نوشته شد، نیت بدت در نامه عمل نوشته نشد، آن وقت دینداری سخت است؟

هر ثوابت را ده تا حساب کردند، هر گناهت را یکی حساب کردند، آن وقت دینداری سخت است؟
 لذا است که، از این بالاتر بگوییم، لطف دیگر، من دیگر عدد را کنار بگذارم، نه تنها نیت را حساب می کنند، ثواب نیت را از عمل خارجی بیشتر می دانند.

تعبیر این است:

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود یا «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ»، اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند، یعنی چه؟

یعنی نیت من از عمل من بالاتر است، چرا این جور است؟

چون اولاً نیت به اخلاص نزدیکتر است. ما عمل خارجی که انجام می دهیم، دیشب در روضه ها داشتیم که حالا اگر روضه خوان هم نیستی، حسینی (را) جارو کن، درست است.

ممکن است حسینی را جارو کنم، کسی ببیند، دلم بلغزد، اطاعت کم بشود ولی نیت این طور نیست، نیت خالص است. نیت به اخلاص نزدیکتر است، لذا نیت مومن از عمل بهتر شد.

دوم، عمل بروز خارجی دارد، نیت پنهان است، خدا عمل پنهان را دوست دارد.

سوم، عمل گاهی انجام نمی شود، می خواهم امسال اربعین بروم، نمی شود ولی نیت همیشه انجام می شود.

چهارم، نیت به دل گره می خورد، عمارت دل است، عمل عمارت اعضاء و جوارح است. دل، سلطان است.

نیت من را از عمل بیشتر حساب کرده است. یواش یواش باید بحثم را جمع کنم، این نهمی را گوش کنید.

۹. لطف نهم، خدا آمده است بر کارهای کوچک کوچک کوچک، پاداش های بزرگ بزرگ بزرگ داده (است)،

که این کار را می کند؟

بر اعمال کوچک، پاداش های بزرگ (می دهد). مثال، گفت آقا نماز جماعت رفتی، یک نفر بود، ثوابش آن قدر است. دو تا بود آن قدر است، سه تا بود آن قدر است، چهار تا این قدر، پنج تا این قدر، تا به ده تا می رسد.

تعداد مأمومین که به ده تا رسید، تعبیر روایات ما این است. می گوید: «اگر همه دریاهای عالم مرکب بشود، همه درختان عالم قلم بشود، جن و انس و ملک بنویسند، ثواب یک رکعتش را نمی توانند بنویسند.

چرا مرحوم امام فرموده بودند طلبه ای که به رکوع اول نماز جماعت رسید، از طلبگی بیرون می رود، می گوید من طلبگی نمی خوانم. طلبه باید با دیگر مردم فرق کند، باید ز رنگ باشد، باید بجنبد. قدرت خدا، من

در مسجد رفتم، یازده نفریم، امام با ده تا مأموم (هستیم)، هر رکعت نماز من را خدا آن قدر ثواب می دهد،

جن و انس (نمی توانند بنویسند). آن وقت شما می گویی این ثواب ها از کجا می آید، کجا می رود. من یک

کلمه اشاره کنم، نمی خواهم بحث معاد را بگویم، نمی خواهم، ته دنیا هنوز بدست نیامده است، یعنی ما عالم

ماده را نمی دانیم تا کجاست. چند میلیون میلیارد ما کهکشان داریم، نمی دانیم. چند تریلیارد تریلیون ستاره

داریم، نمی دانیم. خدای متعال تمام این ها را مسکونی می کند، اعتقاد معادتان درست می شود. همه این ها

مسکونی می شود، همه این ها به هم پیوسته می شود، همه آن ها دارای اکسیژن می شوند، آن هم چه اکسیژنی،

این بهشت خدا می شود. بهشتیان هم که کم هستند الحمدلله، تا دلتان بخواهد جهنمی داریم. به هر کس چه

قدر می رسد؟

به هر کس آن قدر می رسد که دیگر در یکی از کاخ ها، وقتی طرف همه اهل بهشت را میهمانی می دهد، هنوز

کاخ، نصفش خالی است. می گوید این ثواب ها کجا (است)، حالا مگر برای خدا کاری دارد. الان ما در

کره زمین داریم زندگی می کنیم، هفده نوع حرکت داریم، می فهمیم؟

سنگ هایی از آسمان می بارد به اندازه فرض کنید صد برابر این حسینی، جو نمی گذارد، پودر می شود، آذرخش

می شود، ما می بینیم. بعد استاد ما فرمود: «این آسمان وقتی بهشت می شود، تازه عَرْضُهَا السَّمَاوَاتِ، قرآن

می گوید عرضش سماوات است چون ملکوت هم اضافه اش می شود».

ملک این چینی با آن ملکوت، حالا به سازنده حسینی، حالا به خدمتگزاران این حسینی می خواهند بدهند،

چه قدر می شود؟

آن قدر می شود که آن فرشته خدا (گفت)، برایتان گفتم.

گفت: «خدایا می خواهم انتهای بهشت را ببینم».

(خدا) گفت: «نمی شود».

(فرشته) اصرار کرد. (خدا) گفت: «باشد».

هفتاد هزار بال به فرشته داد که این معنای کنایی دارد. پرید، پرید، پرید بال هایش سوخت.

گفت: «خدایا انتهایش را ندیدم». هفتاد هزار بال دیگر به او داد. پرید، پرید بال ها سوخت.

گفت: «خدایا ندیدم». هفتاد هزار (بال به او داد). بار سوم، بال هایش داشت می سوخت، انتهای بهشت را پیدا

کرد. دید یک دیواری و یک قصری (است)، روی دیوار نشست. حوریه ای سر از قصر درآورد، گفت: «تو

این جا چه کار می کنی؟».

(فرشته) گفت: «دارم عرض بهشت را می پیمایم».

(حوریه) گفت: «از اول تا این جا که آمدی، این یکی از کاخ های جعفر ابن ابیطالب است». یکی از کاخ های جعفر ابن ابیطالب (است).

آن وقت قربان قدرت خدا، نمی خواهم الان روضه بخوانم. این بهشت با این همه خاصیت ها که در روایت دارد برای یک عمل، هزار قصر، در هر قصر، هزار غرفه، در هر غرفه ای، هزار تخت، باقی اش هم چون جوان هستند، نمی گویم، فاکتور می گیرم، درست، پیرمردها به نظرم فهمیدند. جوان ها بیشتر فهمیدند، این ها زرنک تر هستند دیگر، خوب، درست.

می گوید که روز قیامت حسینی ها کنار ابا عبدالله (علیه السلام) نشستند، بهشت نمی روند، می گویند جایمان خوب است. ما در کنار آقایمان نشستیم. روایتش در کامل الزیارات آمده است. ببینید، من یک موردش را گفتم، یک مورد دیگر عرض کنم، بحث من تمام شد، کارهای کوچک، ثواب بزرگ.

فرمود که برای مصیبت ما اگر کسی اشک در چشمش حلقه بزند، نه باراد مثل پریش که شما باریدید، مثل دیشب که باریدید. نه، «إِغْرُورَ قَتَعِينَاهُ»، اشک در چشمانش حلقه بزند، «وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»، بهشت بر او واجب شد. می گویی آقا گریه ام نمی آید، می گوید تباهی کن.

«مَنْ بَكَى أَوْ ابْكَى أَوْ تَبَاكَى وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ».

خودت را به حالت گریه کن در بیاور، بهشت بر تو واجب است.

آقای شیخ عبدالحسین واعظ مجتهدی بود که منبر می رفت. ما در میان منبری ها ملا کم داریم، چرا، این مشکل حوزه ها است، خیلی کم داریم. معمولاً طرف یا منبری می شود یا ملا. ملاها منبری نمی شوند، منبری ها ملا نمی شوند. کم می شود هم ملا هم منبری باشد. آقای شیخ عبدالحسین مجتهد بود، منبری مراجع بود. ایشان به من گفت، مرحوم آقای خویی به من گفت: «ما تو را که می بینیم، دهانمان آب می افتد».

گفتم: «یعنی چه؟».

گفت: «یعنی من را که می بینند هوس روضه شنیدن می کنند».

دیدید مرحوم آقای کوثری می خواند، مرحوم امام چه طور گریه می کرد. یک مرجع تقلید، یک عارف، یک فیلسوف، یک فقیه چون فهمیده (است) اشک بر اهل بیت (علیهم السلام) یعنی چه. عمل به ظاهر ساده اما ثواب بی نظیر (است).

سوم، یک بیت شعر در مورد اهل بیت (علیهم السلام) گفتم، «لِكُلِّ بَيْتٍ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ». یک بیت شعر برای اهل بیت (علیه السلام) شاعر گفت، این جایش در بهشت است. امام حسن مجتبی (علیه السلام) بعد از صلح با معاویه عمروعاص را دید، گفت: «جلو بیا». (عمروعاص) آمد.

(امام حسن) گفت: «بیا یک معامله ای کنیم».

(عمروعاص) گفت: «چه معامله ای کنیم؟».

(امام حسن) گفت: «تو یک اشعاری برای معاویه فرستادی، وقتی حکومت مصر را به تو نداد. حکومت مصر را به دیگری داد به تو برخورد، یک اشعاری برای معاویه فرستادی، پدر معاویه را در آن اشعار درآوردی».

(عمروعاص) گفت: «بله».

(امام حسن) گفت: «در آن اشعار مفصل از امیرالمومنین (علیه السلام) تعریف کردی».

(عمروعاص) گفت: «بله».

حضرت فرمودند: «بیا این ابیاتی را که مدح امیرالمومنین (علیه السلام) را گفتم، این ها را به من بفروش».

قیمت هم بالا گفت نامرد. (عمروعاص) گفت: «هر بیتی یک دینار». یعنی یک سکه بهار آزادی، سکه چه قدر شده است؟، که خبر دارد؟، چند؟

پانزده میلیون، هر بیت پانزده میلیون.

(استاد خطاب به پاسخ های حضار می فرمایند) چه؟

۳۳ میلیون، اخبار را به نظر من عقب است، از نصف هم کمتر گفت. خوب، درست، گفت آقا مثلاً هفتاد بیت می شود.

حضرت فرمود: «می دهم».

من ابیات را این جا دارم، فرصت نمی کنم (بخوانم)، چه قدر بلند گفته (است)، چه قدر این ابیات را بلند گفته (است).

حضرت به تعداد ابیات مدح امیرالمومنین (علیه السلام) به او دینار دادند. خودش پرسید، این چه کاری است آقا شما می کنید.
(امام حسن) فرمودند: «علت دارد».
علتش چه بود؟
عمر و عاص باید جهنمی باشد.
اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند: «هر یک بیت شعر در مدح ما، یک دانه خانه در بهشت است». (عمر و عاص)
نباید در بهشت خانه داشته باشد، «لِكُلِّ بَيْتٍ، بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ». صحبت من تمام شد. یک انگشتر عقیق دست کن، قیمتش چه قدر است، ارزان هم بخر، از این صد هزار تومنی ها (بخر). هر یک رکعت نماز، هفتصد رکعت است.
سخنم تمام، امام سجاد (علیه السلام) جلوی یزید ایستاده است، یزید دارد با او حرف می زند، یزید دید حضرت یک تسبیح تربت دارد، مدام دارد می چرخاند. یزید بدش آمد، گفت: «احترام من را نگه نمی داری، داریم حرف می زنیم، چرا با تسبیحت بازی می کنی؟»
(امام سجاد) گفت: «بازی نمی کنم».
(یزید) گفت: «ذکر هم که نمی گویی».
(امام سجاد) گفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که کسی تسبیحی از تربت به دستش باشد، اول صبح، هفت صبح داری سر کار می روی، این یک جمله را بخواند، یک جمله عربی است. این را که خواند، تا شب هر چه این تسبیح را بچرخاند، ولو ذکر نگوید، ثواب ذکر برایش می نویسند.
مگر کاری دارد این تسبیح تربت دست باشد. صبح تا شب می بینی دوهزار بار این چرخید، یعنی دوهزار دور تسبیح تو ذکر گفتی، با این که لبانت نگفته است. ثواب بزرگ بر عمل کوچک، سه روز در ماه روزه بگیر، خلاص، سه روز در ماه روزه گرفتی، پنجشنبه اول ماه قمری، پنجشنبه آخر ماه قمری، اولین چهارشنبه دهه وسط ماه قمری (روزه بگیر). این سه روز را روزه بگیر، قضا هم شد، قضا کن، چه می شود؟
نامه عملت را دست می دهند، می بینی نوشته (است)، همه عمر روزه بود. اصلاً در فقه ما اسم این صوم الدهر است، سه روز در ماه، علتش چیست؟
چون هر یک روز را ده روز حساب می کنند، می گوید همه ماه، همه سال، همه عمر روزه بوده است.
این دین، سنگین است؟، تقوا کار مشکلی است؟

خلاص، سخن من تمام (شد). از الطاف الهی، این که خدای متعال دو تا بابا برای ما قرار داده است که از پدر و مادرهای ما مهربان تر هستند. این شعری که آخر عزاداری و روضه مداح ها می خوانند، خیلی من خوشم آمده است، خیلی شعر خوبی است. چه طور؟
ببینید پدر، محبت به فرزند دارد چه بخواهیم چه نخواهیم، پدر محبت به فرزند دارد.
پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ». من و علی (علیه السلام) دو پدر این امت هستیم. ما گاهی مدینه رفتیم، گاهی نجف رفتیم.
از شیرین ترین خطاب ها و زیارت نامه ها این جمله است:

رو بروی صورت امیرالمومنین (علیه السلام) بایست، بگو بابا سلام، «الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَتَاهُ»، من پدر شما هستم.
از وقتی امیرالمومنین (علیه السلام) ضربت خوردند تا وقتی مثل امشب به شهادت رسیدند، چهل ساعت طول کشید. در این چهل ساعت مکالماتی دارند، ملاقات هایی دارند، وصیت هایی دارند، گهگاهی کارهایی کردند.
مثلاً در یکی از ملاقات ها، جمعیت در اتاق زیاد بود. فرمودند: «همه بروند، بنی فاطمه بمانند».
یعنی امام حسن (علیه السلام) بماند، امام حسین (علیه السلام) بماند، زینب کبری (سلام الله علیها) بماند، ام کلثوم (سلام الله علیها) بماند. تک، تک این ها را خواستند جلو، سر و صورتشان را بوسیدند. شروع به صحبت کردن با این ها کردند. نفسم من خیلی نمی کشد، دو خط شعر برایت بخوانم، ذکر مصیبت آماده است.
یا امیرالمومنین (علیه السلام)

این روزها حکایت تو فرق می کند

با آنکه استقامت تو فرق می کند

ای مظلوم عالم

این جاست درد، دشمنیت آخر غریبه نیست بعد از رسول غربت تو فرق می‌کند
وارد خانه شد، فاطمه (سلام الله علیها) دید چشمان علی (علیه السلام) اشکبار است. آقای من چرا گریه می‌کنی؟
فرمود: «تا دیروز سلامم نمی‌کردند، امروز سلام می‌کنم، جواب علی را نمی‌دهند».
بعد از رسول غربت تو فرق می‌کند

دستان حیدری تو را صبر بسته است با دیگران اسارت تو فرق می‌کند
دستی که روی فاطمه‌ات را نشانه رفت فهمیده بود غیرت تو فرق می‌کند
سیلی به روی ام اییها تو را شکست آقای من مصیبت تو فرق می‌کند
حتی سیدالشهدا (علیه السلام) هم هیچ‌کدام از خانم‌های موجوده در حرم، در مقابل او سیلی نخوردند.
آقای من مصیبت تو فرق می‌کند...

گفتند بعد فاطمه از پا افتاده‌ای حق داشتی، امانت تو فرق می‌کند
سی سال پیش این در و دیوار شاهدند اصلاً شب شهادت تو فرق می‌کند

شاعر درست گفته (است)، اما امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «لَا يَوْمَ كَيْفَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».
حسین جان، حسین جان....
امام صادق (علیه السلام) فرمود: «جد ما را با قتل صبر کشتند».
امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «من پسر کسی هستم که با قتل صبر کشته شد».
گفتند: «آقا قتل صبر چه قتلی است؟».
(امام سجاد) فرمود: «حیوانی را داخل گودال می‌اندازند...».
حسین جان، حسین جان...